

تأملی در مبانی اختلاف نظر ابن سینا و ملاصدرا پیرامون صادر اول و انطباق آن با حقیقت محمدیه (ص)

فروغ السادات رحیم پور*

چکیده

فلاسفه، مبدأ سلسله عقول؛ یعنی «عقل اول» را صادر نخستین می‌دانند و عرفای مسلمان، حقیقت محمدی (ص) را اولین مخلوق می‌خوانند و در روایات از عقل، قلم، روح و نور پیامبر (ص) به عنوان مخلوق اول یاد می‌شود. این مقاله به تبیین دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا در مورد صادر اول می‌پردازد و در این مسیر توجه خود را بر این مسأله معطوف می‌کند که آیا واقعیت همه این تعبیر مختلف، برهم منطبق است و به طور خاص، آیا حقیقت و باطن پیامبر خاتم (ص) می‌تواند مصداق صادر اول باشد یا خیر؟ نویسنده می‌کوشد مبانی اختلاف نظر ابن سینا و ملاصدرا در این موضوع را روشن کند و معتقد است که این اختلاف مبتنی بر رد یا قبول اصالت و تشکیک وجود، حیات قبلی نفس و متفاوت یا برابر دانستن ذات و ماهیت پیامبر (ص) با ذات و ماهیت سایر انسان‌هاست.

واژه‌های کلیدی

صادر اول، عقل اول، حقیقت محمدی (ص)، حیات قبلی نفس، تشکیک وجود.

مقدمه

فلسفی از یک سو و ادیان الهی از سوی دیگر در مقام

پاسخ به آن برآمده‌اند.

در جهان اسلام نیز اندیشمندانی از میان عرفا، محدثان، مفسران، متکلمان و فلاسفه در مورد صادر

اولین مخلوق و دومین موجود که صادر اول و مصدر دوم خوانده شده است، چه ماهیتی دارد و خصوصیاتش چیست؟ این سؤالی است که مکاتب

اول اظهار نظر کرده‌اند که ما در این مقاله از میان ایشان، به بررسی و رای ابن سینا و ملاصدرا پرداخته‌ایم و پس از تبیین موضع هریک، اصولی را که به نظر می‌رسد زیربنای موضع گیری آنها بوده است را بررسی کرده‌ایم.

ترتیب نظام آفرینش از منظر ابن سینا و ملاصدرا

ابن سینا پهنه هستی را این‌گونه ترسیم می‌کند: در ابتدای هستی، واجب الوجود و مبدأالمبادی قرار دارد، سپس عقول عشره که مجرد تام و مفارق محض اند و اولین عقل به عنوان صادر اول، در راس آنها قرار دارد و مخلوق بی واسطه واجب الوجود است. پس از آن افلاک نه گانه که هرکدام از یکی از عقول صادر شده‌اند، بجز عقل دهم که فلکی را ایجاد نمی‌کند اما مصدر و فاعل (بی واسطه) عالم تحت القمر یا عالم ماده به شمار می‌رود و در انتها، عالم ماده که انتهای قوس نزول و ابتدای قوس صعود است، قرار گرفته است. از اینجا قوس صعود و نیمه دوم دایره وجود شروع می‌شود که به ترتیب هیولا، عناصر بسیط، عناصر مرکب یا معدنیات، نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی در آن قرار گرفته‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۲: ۷۴-۲۸۸ و ۱۳۶۳: ۴-۷۹).

صدرالمتالهین در همراهی با مشهور حکما، همان تصویر را با برخی تفاوتها - مثلاً در تعداد^۲ عقول می‌پذیرد و می‌گوید صادر اول که بی واسطه از مبدأ المبادی خلق می‌شود، باید موجودی باشد که هم در اصل وجود و هم در فعل و تأثیر، مجرد از ماده باشد؛ بنابراین صادر اول، چیزی جز عقل نخواهد بود. سپس عقل اول از حیث تعقل ذات حق تعالی منشأ صدور عقل دوم و از حیث تعقل ذات خود، منشأ

صدور نفس فلکی و از حیث امکان وجودی‌اش، منشأ صدور جسم فلکی می‌شود و این امر، در مورد هر یک از عقول مجرد دیگر نیز تکرار می‌شود. به همین ترتیب، در علل و اسباب تکثر پدید می‌آید تا سلسله اسباب و مسببات به هیولی که آخرین و نازلترین معلول است، ختم می‌شود و از آنجا به بعد، قوس صعود شروع شده، سرانجام به نفس نبی خاتم (ص) به عنوان برترین نفس انسانی ختم می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۲ و ۱۳۸۱: ۳۳۷-۳۳۸ و ۱۳۶۳: ۴۴۶).

احادیث مربوط به مخلوق اول در آثار دو فیلسوف

یکی از اصلی‌ترین منابع مورد توجه فلاسفه مسلمان در مورد اولین مخلوق، احادیث و از جمله حدیث بسیار معروف: «اول ما خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ» است. در اصول کافی کتاب عقل و جهل، از امام صادق- علیه السلام- چنین روایت شده: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوْلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ ... فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ... كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي ... الْخ»، خداوند عقل را که مخلوق اول از روحانیان (مجردات تام) است، از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و فرمود تو را بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم (کلینی، بی تا، ج ۱: ۲۴).

شیخ الرئیس که به ندرت در متون فلسفی خود از آیات و احادیث استفاده می‌کند و به ندرت برای تایید برهان و استدلال خود به منقولات متوسل می‌شود، در چند مورد به فرموده پیامبر (ص) در خصوص صادر اول استناد می‌کند. او می‌گوید: «عقل اولین چیزی است که بی واسطه از امر حق تعالی صادر شده و پیامبر (ص) نیز از این اولویت خبر داده و فرموده: اولین مخلوق خداوند، عقل است؛ و مراد از این عقل،

با جستجو در آثار ابن سینا، جز این سه مورد، مورد دیگری مشاهده نمی‌شود که به احادیث مربوط به صادر اول که در کتب حدیث آمده، اشاره شده باشد و با اینکه از استناد شیخ به دو حدیث مشهور «اول ما خلق الله العقل» و «اول ما خلق الله القلم» می‌توان حدس زد که او با احادیث دیگر این باب که مثلا روح یا نور پیامبر (ص) را به عنوان مخلوق اول معرفی می‌کنند نیز آشنا بوده است، اما در هیچ یک از مکتوبات او اثری از انطباق عقل اول بر نور پیامبر خاتم و یا ذات و حقیقت حضرت (ص) نیست و می‌توان نتیجه گرفت که شاید بوعلی با عدم نقل و عدم انطباق فوق الذکر به نوعی، رای خود در این مورد را روشنتر کرده است.

اما ملاصدرا رویه‌ای متفاوت با ابن سینا بر گزیده است. او در شرح حدیث «اول ما خلق الله العقل» پس از بیان این نکته که عقل مورد نظر حدیث، اولین مخلوق و دومین موجود هستی و اتم و اعظم موجودات است می‌گوید: مضمون احادیث نبوی که در آنها پیامبر - صلی الله علیه و آله - نور یا روح خود را مخلوق اول خوانده نظیر: «اول ما خلق الله نوری» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۵: ۲۴) و «اول ما خلق الله روحی» (همان، ج ۵۴: ۳۰۹)، همان مضمون حدیث «اول ما خلق الله العقل» است. وی سپس احادیث «اول ما خلق الله ملکاً کروبی» و «اول ما خلق الله القلم» را نقل می‌کند و آنها را نیز با سه حدیث قبل هم معنا می‌شمارد و می‌گوید همه اینها اسامی متعدد و اوصاف شیء واحدند: پس اسماء متکثرند و مسما، ذات واحد است.

صدرا از این هم فراتر می‌رود و مراد از «روح و امر» در آیات شریفه: «قل الروح من امر ربی»

همان عقل کل است که در عالم ملائکه علمی ساکن، و به ملاحظه جمال ربوبی مشغول است»^۳ (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۳).

ابن سینا در رساله عرشیه علاوه بر این حدیث، به حدیث «اول ما خلق الله القلم» نیز اشاره می‌کند و مضمون دو حدیث را یکسان و پیرامون مصداق صادر اول می‌داند: «... الصادرُ الاولُ منه غیرُ جسم، فهو اذا جوهرٌ مجردٌ و هو العقلُ و الشرعُ الحقُّ قد وُردَ بتقریرِ ذلك، فأنه علیه السلام قال: اولُ ما خلقَ اللهُ العقلَ، و قالَ علیه السلام: اولُ ما خلقَ اللهُ القلمَ» (ابن سینا، ۱۴۰۰ق: ۲۵۵).

آخرین موردی که ابن سینا در بحث مخلوق اول به حدیث نبوی اشاره کرده، در معراج نامه است که در آنجا نیز مانند دو مورد قبل، عقل را صادر اول می‌خواند و هیچ نام و صفت و عنوان دیگری جز عقل برای آن ذکر نمی‌کند و بر ذات و حقیقت دیگری انطباقش نمی‌دهد: «حق تعالی اول چیزی که به ابداع قدرت و علم خویش ظاهر کرد... و پاک داشت از زحمت واسطه، و مرتبه اعلی به وی داد، عقل اول بود، چنانکه گفت پیغامبر علیه السلام: «اول ما خلق الله تعالی العقل» و بدین، اول مرتبه خواهد نه اول خلقت، که ابتدای زمانی نپذیرد آن جوهر؛ و چون عقل اول پیدا آورد، از او نفس اول ظاهر کرد... و آنگاه اندر نبات و حیوان و آنگه انسان را با دید آورد و از همه برگزید و قوت نفس و عقل ارزانی داشت تا چنانکه عقل اول، اندر مرتبه شریف بود اندر آغاز فطرت و تمام و زیبا آمد، انسان نیز هم اندر آن مرتبه رسد به شرف، اندر انجام فطرت، نقطه بازپسین آمد تا دایره تمام شد» (ابن سینا، ۱۳۶۵: ۱۱۴).

(اسراء/۸۵) و «الا له الخلقُ و الامرُ» (اعراف/۵۴) را هم همان ذات مورد نظر در احادیث قبلی می‌داند. ملاصدرا از طریق اشاره کردن به شباهتهای فیما بین، بر عینیت این حقایق تأکید می‌کند و با توجه دادن به وجه تسمیه‌ها، این همانی حاکم بر این اسماء ظاهراً متفاوت را روشن می‌کند؛ برای مثال می‌گوید: این حقیقت از آن جهت «قلم» نامیده شده که واسطه الهی در تصویر علوم و حقایق بر لوح‌های نفسانی قضایی و قدری است،^۴ و از آن جهت «روح» نامیده شده که اصل حیات نفوس علوی و سفلی است، و این همان است که محققان صوفیه «حقیقت محمدی (ص)» می‌خوانند و حقیقت محمدی (ص) عبارت است از کمال وجود پیامبر (ص) و تمامی خصوصیات و اوصاف عقل اول، همان اموری است که به عنوان خصایص و خواص روح محمدی - صلی الله علیه و آله - ذکر شده است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶-۲۱۸).

در قدم بعدی، ملاصدرا به حدیث «خلقتُ انا و علیُّ من نورٍ واحدٍ» اشاره می‌کند که در آن پیامبر اکرم (ص) به وحدت حقیقت خود و حضرت علی - علیه السلام - تصریح فرموده است و سپس می‌گوید: از مجموع این احادیث روشن می‌شود که نور پیامبر و حضرت علی (ع)، همان مخلوق اول است که گاه عقل و گاه قلم نامیده شده است (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۷: ۲۶۲).

نگاهی به مجموعه نام‌ها و خصوصیات مخلوق

نخستین

الف) ابن سینا

در آثار ابن سینا در خصوص اولین مخلوق به هیچ وجه با آن گستردگی تعابیر و نام‌ها که در آثار ملاصدرا مواجهیم، روبه‌رو نیستیم. شیخ صرفاً از واژه‌های صادر اول و عقل اول و گاه از عقل فعال و عقل کلی استفاده می‌کند. یک جا می‌گوید: «المعلولُ الاولُ و هو العقلُ الفعالُ امکانُ وجودِهِ من ذاتِهِ لا من خارجٍ» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۰۰). و جای دیگر می‌گوید: «اولُ قابلٍ لتجلیهِ هو الملكُ الالهیّ الموسومُ بالعقلِ الکلیّ»: اولین پذیرای تجلی خداوند ملکی الهی است موسوم به عقل کلی». (ابن سینا، ۱۴۰۰، ج ۳۹۴) و نهایتاً با تکیه بر دو حدیث نبوی «اول ما خلق الله القلم» و «اول ما خلق الله العقل» قلم و عقل را صادر اول می‌خواند (ابن سینا، ۱۴۰۰، ج ۲: ۲۵۵).

در فصول مرتبط با مسأله نظام خلقت - که یکی از اصلی‌ترین مواضع بحث در مورد صادر اول است - هیچ تصریح یا تلویحی بر این که عقل اول نام‌های متفاوت دیگری شبیه نام‌هایی که ملاصدرا گفته داشته باشد و با خصوصاً به نحوی از انحا یا حقیقت و ذات پیامبر (ص) در ارتباط باشد، وجود ندارد. در نظام سینوی اشرف جواهر که عقل است، مبدأ نظام خلقت و اشرف موجودات که عاقل - یعنی انسان - است ختم سلسله هستی است و عقل از عالم ابداع و عاقل از عالم خلق است. در این نظام به دو موجود برتر اشاره می‌شود که هر یک متمایز و متغایر دیگری است، و هر یک در جایگاه خاص خود، کاملترین نمونه است، ولی از حضور ذات و حقیقت یا نور و روح خاتم موجودات؛ یعنی انسان، در عالم عقل اثری به چشم نمی‌خورد (ابن سینا، ۱۴۰۰، ج ۲: ۲۹۹).

در تمامی مباحث اشارات که پیرامون نظام هستی است، نظیر آنچه در نمط ششم؛ یعنی بحث مبادی و

الحقایق، حضرت احدیت جمع و گاه حضرت و احدیت نیز می‌گویند (همان، ج ۲: ۳۳۱).

۳- صادر اول ذاتی بسیط بوده است که از ملابست عدم خارجی و قوه و استعداد میراست و در ذات و فعل از غیر فاعل خویش مستغنی است و واسطه افاضه جود و خیر حق تعالی بر ماسوا به شمار می‌رود. موجود اول، اشرف ذوات عقلی و جواهر نوری است. کاملترین هویت و شدیدترین قوت از آن اوست. دورترین موجود است از نقص و کاستی و نزدیکترین آنها به مبدأالمبادی است (همان، ج ۷: ۲۶۳).

۴- (موجود اول) نزد فلاسفه عقل کل و عنصر اول و در زبان پهلوی بهمن، نامیده می‌شود. او امام موجودات است که در این آیه شریفه آمده: «و کُلُّ شَیْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِی امَامٍ مُّبِیْنٍ» (یس/۱۲)؛ و امّ الکتاب است که در این آیه آمده: «و عنده امّ الکتاب» (رعد/۳۹)؛ و علی حکیم است که در این آیه شریفه آمده: «و اِنَّهُ فِی امّ الکتاب لَدَیْنَا لَعَلِیَّ حَکِیْمٌ» (زخرف/۴).

او حقیقت محمدی (ص) است؛ از آن رو که شامل جمیع محامدی است که خداوند متعال را بدان حمد می‌کنند؛ چنانکه خود حضرت -صلوات الله علیه و آله- فرمود: «من خداوند را به محامدی که اکنون (برخی) برایم به طور کامل معلوم نیست، حمد می‌کنم» و اینها محامدی است که ظهور آنها بر حضرت (ص) متوقف به تحقق روز قیامت است و تا حضرتش (ص) در عالم بشری است، به حقیقت آنها، کما هو حقّه، نایل نخواهد شد. همچنین آن حضرت فرمود: «اولین چیزی که خداوند خلق کرده، نور من است»؛ و مرادش از این که در جایی فرموده: «اولین

غایات آمده است نیز هیچ اشاره‌ای به عینیت و اتحاد و یا حتی ارتباط عقل اول با حقیقت و نور پیامبر- صلی الله علیه و آله- و یا حضور آن حضرت به هر شکل، در مجموعه عالم عقول نمی‌شود (ابن سینا، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۰-۲۶۰).

در شفا نیز هنگام بیان مراتب موجودات در قوس نزول مشاهده می‌کنیم که شیخ می‌گوید: بعد از خداوند سه مرتبه اشرف از انسان - حتی افضل انسانها؛ یعنی نبی - قرار دارد که به ترتیب مرتبه ملائکه روحانی مجرد یا عقول، ملائکه روحانی موسوم به نفوس و در آخر اجرام سماوی هستند (ابن سینا، بی تا: ۴۳۵ و ۳۳۶).

شایان ذکر است که در هیچ‌یک از آثار ابن سینا، بحثی از حضور فردی از نوع انسان - به هر نحو مفروض - مثلاً به صورت حقیقت محمدی (ص) - در عالم عقول و برتری یا برابری آن فرد نسبت به ملائکه روحانی مجرد مطرح نیست.

ب) ملاصدرا

ملاصدرا از مخلوق نخستین با اسمهای متعددی یاد می‌کند و خصوصیاتی را بر می‌شمارد که با توجه به مجموع آنها، می‌توانیم در مورد نظر وی که انطباق صادر اول بر مسمای این اسماء است، قضاوت واقع بینانه تری داشته باشیم:

۱- خداوند اولین مخلوق را به نامهای حق، قلم، امر و روح نامیده و این موجود در حدیث به نام عقل خوانده شده است (ملاصدرا، ۱۴۱۰ق، ج ۶: ۱-۳۰۲).

۲- اولین موجودی که خداوند ایجاد کرد، وجود منبسط است که به آن عماء، مرتبه جمع، حقیقه

چیزی که خداوند خلق نمود عقل است»، و این که در جای دیگر فرموده: «اولین موجودی که خداوند خلق نمود، جوهری است که با نظر هیبت بدان نگریست... الخ» نیز همان حدیث پیشین (حدیث: اول ما خلق الله نوری) است. همه این اول بودن‌ها مختص عقل است؛ منتهی به اعتبارهای متفاوت و با اوصاف مختلف؛ بدین معنا که از آن جهت که اشیا را درک می‌کند، عقل است، و از آن جهت که منقوش به نقش خاتم خالق خود است، لوح محفوظ از تغییر و تبدیل است، و از آن جهت که نقش‌کننده علوم بر لوح ارواح فلکی و عنصری است قلم است، و از آن جهت که غایت و کمال ممکنات و خاتم نشأت و تمامترین آنهاست، روح محمدی و نور محمدی - صلوات الله علیه و آله - است، و این آیه شریفه قرآن هم در وصف اوست: «و ما أَمْرُنَا أَلَا وَاحِدَةٌ» (قمر/۵۰) (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۵۰-۵۱).

از سوی دیگر، صدرالمآلهین در بخشهایی از آثارش عیناً همان اسماء مربوط به کلمه الله را به پیامبر خاتم(ص) (و گاه ائمه علیهم السلام) نیز اطلاق می‌کند و در بعضی موارد، احادیث را هم پشتوانه این کار خود قرار می‌دهد؛ برای مثال، در اسرار الآیات می‌گوید: «کلمات تأمات الهی، مظاهر اسماء و صفات او و شناسانندگان جمال و جلال الهی هستند. آنها در واقع، نام‌های نیکوی الهی‌اند و «الله» نامی است برای ذات الهی به اعتبار جامعیتش بر تمام صفات کمالی، و صورت این اسم، انسان کامل است و در بیان پیامبر - صلوات الله علیه و آله - به آن اشاره شده است؛ آنجا که فرمود: «اوتیت جوامع الکلم»: من صاحب جوامع و اصول کلمات هستم. کلمات عبارتند از حقایق و اعیان موجودات، چنانکه حضرت عیسی (ع) کلمه خداست و مفارقات عقلی نیز کلمات تأمات الهی‌اند و کلمات، مبادی و مصادر افعال حق تعالی هستند و تمام اینها، در حقیقت جامع انسانی و در انسان کامل گنجانده شده است» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۸-۸۹).

۶- یکی از محوری‌ترین موارد انطباق در بحث صادر اول در حکمت متعالیه، انطباق صادر اول بر حقیقت محمدی (ص) است. حقیقت محمدی (ص) عبارت است از کمال وجود پیامبر - صلی الله علیه و آله - و به گفته آخوند (ره) اولین موجودی که

عقل است؛ منتهی به اعتبارهای متفاوت و با اوصاف مختلف؛ بدین معنا که از آن جهت که اشیا را درک می‌کند، عقل است، و از آن جهت که منقوش به نقش خاتم خالق خود است، لوح محفوظ از تغییر و تبدیل است، و از آن جهت که نقش‌کننده علوم بر لوح ارواح فلکی و عنصری است قلم است، و از آن جهت که غایت و کمال ممکنات و خاتم نشأت و تمامترین آنهاست، روح محمدی و نور محمدی - صلوات الله علیه و آله - است، و این آیه شریفه قرآن هم در وصف اوست: «و ما أَمْرُنَا أَلَا وَاحِدَةٌ» (قمر/۵۰) (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۵۰-۵۱).

۵- عقول، کلمات الله و کلمات تامات الهی هستند: «اعلم ان الانوار المجردة القاهرة ... اغني العقول الفعالة هي كلمات الله التامات» (همان: ۴۵۷) «کلمه الله» در آثار ملاصدرا، به اسماء معادل دیگری نیز نامیده شده و به این ترتیب دامنه شمول و انطباق بحث ما وسیعتر گردیده است. صدرا می‌گوید میان باری تعالی و عالم، واسطه‌های نوری‌ای وجود دارد که فوق خلق و دون خالقند. این واسطه‌ها گاه کلمات الله خوانده می‌شوند، گاه کلمات تامات، گاه عالم امر، گاه قول الله، گاه روح الله و گاه کلمه کن.

کلمه الله، موجودی روحانی است که انبیا را با وحی تأیید می‌کند؛ چنانکه خداوند فرمود: «و لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا» (شوری/۵۲) و همان روح علوی‌ای است که خودش، حقیقت کلمه «کن»

مبانی و عوامل اختلاف نظر

۱- نفی و قبول اصالت و تشکیک وجود

توجه به اصالت و تشکیک وجود برای شناخت صحیح موضع صدرا در مورد صادر اول بسیار کارگشا و راهنماست. با قبول اصالت وجود و ذو مراتب دانستن حقیقت وجود، می‌توان یک وجود سعی با عرض عریض را پذیرفت. در یک مرتبه از وجودش، مرتبه حضور در عالم مجرد محض و در رأس سلسله مخلوقات است و نامهای عقل اول، قلم، روح و نور پیامبر (ص)، وجود منبسط، کلمه الله، حقیقت محمدی (ص) و ... مربوط به این مرتبه هستند، و مرتبه دیگری از وجودش، حضور در عالم ماده و در قالب مادی و جسمانی پیامبر (ص) است.

شاید بتوان گفت که آنچه آخوند ره در تفسیر آیه نور آورده، یکی از نمونه‌های بسیار مناسبی است که در آن انطباق صادر اول و حقیقت محمدی (ص) - که خود با بسیاری از اسماء دیگر متحد است - از زبان خود وی توضیح داده شده است. صدرا می‌گوید عقل اول و روح اعظم که در رأس قوس نزول است عقل اخیر و روح انسانی که در انتهای قوس صعود است در جمیع جهات، حتی در مرتبه قرب عندالله یکسانند. سؤال این است که این همسانی کامل در عین حضور در دو عالم و دو جایگاه وجودی مقابل، چگونه ممکن است؟ صدرا در جواب به یگانگی عقل اول و روح اخیر - که همان روح انسان کامل است - اشاره می‌کند و می‌گوید که در این جا با ذات واحد و ظهورهای متفاوت مواجهیم و مضمون احادیث شریفه «أول ما خلق الله العقل» و «أول ما خلق الله نوری» نیز به همین ترتیب، به یک حقیقت اشاره دارد که به دو اسم و دو صفت خود نامیده شده است. پس

تقاضای منور شدن به نور الهی را نمود و اول کسی که لاله الا الله گوی شد، عبد اعلا و عقل اول و ممکن اشرف؛ یعنی حقیقت محمدی (ص) است (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۱۵۴).

به تصریح صدرالمتألهین، عقل نخستین همان حقیقت محمدی (ص) است که از حیث وجود اشرف ممکنات و به حسب نور و اشراق، اقوای آنهاست و جمیع ماسوا، به واسطه او از نور حق متنور می‌شوند؛ حتی مراد از آدم در حدیث «خلق الله آدم علی صورهِ الرَّحمان» حقیقت محمدی (ص) است و معنای این حدیث بنا بر تفسیر صدرا این است که خداوند حقیقت محمدی (ص) را بر صورت اسم مبارک رحمان خلق فرموده است (همان: ۶۵-۱۶۶).

در ترسیم دایره وجود و در توضیح دو قله قوس نزول و صعود، جایگاه حقیقت محمدی (ص) نزد صدرالمتألهین روشن تر می‌شود: عقل اول که روح اعظم نیز نامیده می‌شود، پس از مبدأالمبادی و در رأس عالم بدأ و در مبدأ قوس نزول قرار دارد و در سمت مقابل و در جایگاه متناظر آن؛ یعنی در منتهای قوس صعود و در نهایت عالم عود، روح انسان کامل که عقل آخر نیز نامیده می‌شود، جای گرفته است.

این دو موجود برترین، از حیث قرب به حق تعالی و از جهت اشمال بر جمیع مراتب وجودی، نظیر یکدیگرند؛ با این تفاوت که سلطان و غلبه عقل اولین، در روز ازل است و سلطان و غلبه عقل آخرین، در روز قیامت؛ و اما عقل اول (یا روح اعظم) و روح انسان کامل (یا عقل آخرین) در اصل، واحد و چیزی جز همان حقیقت محمدیه (ص) نیستند^۵ (همان: ۱۷۶).

می‌گوید: بی شک موجودی که نزد خداوند بیتوته می‌کند و به وسیله حق تعالی سیر و سیراب می‌شود، مانند سایر از انسان‌ها نخواهد بود و در ادامه با یک استفهام انکاری، موضع خود را مشخص تر می‌کند و می‌پرسد: چگونه ممکن است کسی که نازلترین و پایین‌ترین حالاتش، مانند بیتوته کردن و خوردن و آشامیدن نزد حق تعالی است، از جنس کسانی باشد که حتی برترین و شریفترین حالاتشان مانند معرفت و تفکر هم نزد او نیست؟ صدرا می‌افزاید: در بیان علو مقام و برتری او نسبت به همه مخلوقات، همین بس که بدانیم اعمال و عبادات نفوس زمینی و جسمانی، بلکه نفوس سماوی از این که بی واسطه به عالم الهی برسند، بسیار دورند. و اما موجودات روحانی عقلی گرچه از حیث قرب و بعد متفاوتند، لکن آنجا هم تنها عمل و عبادتی که بی واسطه به خداوند می‌رسد و مقبول درگاه او واقع می‌شود، طاعات و عبادات محمدی است که حاصل معرفتی است که مستقیماً و بی هیچ واسطه، از ذات پروردگار به او افاضه شده است (همان: ۱۷۶). اینها عباراتی است که بیانگر میزان تفاوت نفس پیامبر خاتم (ص) و تفوق او بر همه مخلوقات - حتی عقول - نزد ملاصدرا است.

اما تصریحی که او در اسرار الآیات بر تفاوت نفس پیامبر (ص) و انسان‌های دیگر کرده است؛ حتی از تصریح فوق هم بیشتر است، زیرا در آنجا هم قول مخالفان را به وضوح ذکر و نقد کرده و هم فرد قائل به برابری نفس همه افراد بشر را کافر شمرده است: «شکی نیست که نفس بهترین خلایق و برگزیده ترین مردمان در حقیقت نوعی، هم‌تراز بدترین خلایق و فروترین مردمان نیست.^۶ این نهایت سبک عقلی

در واقع تفاوت و غیریت حقیقی در میان نیست، بلکه وحدت در ذات و وجود و غیریت در ظهور و نمود مطرح است.

عبارت صدرا چنین است: «... العقلُ الاولُ و الروحُ الاخیرهُ هو الحقیقهُ المحمدیهُ ذات واحدٍ ظهرت مرتین، مرهً فی الإدبار الی الخلق لتکمیل الخلاق و مرهً فی الإقبال الی الحق تعالی لشفاعتهم، لقوله (ص): اول ما خلق الله نوری و قوله (ص): اول ما خلق الله العقل» (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۱۷۶).

بی تردید، این سخنان صدرا در واقع به کار گرفتن دو اصل اصالت وجود و تشکیک وجود برای تبیین موضع او در مورد صادر اول است و از همین جاست که یکی از موارد اختلافات اساسی وی با ابن سینا در این مورد - که شاید بتوان گفت اصلی ترین مورد هم به‌شمار می‌رود - آشکار می‌گردد و سرّ عدم انطباق صادر اول بر حقیقت محمدی (ص) و روح نبوی از سوی ابن سینا، روشن می‌شود.

۲- برابری یا تفاوت ذات نبوی (ص) با سایر انسان‌ها

در کنار اعتقاد یا عدم اعتقاد به اصالت و تشکیک وجود، یکی دیگر از عواملی که اختلاف دو فیلسوف در مورد صادر اول را توضیح می‌دهد، دیدگاهی است که هریک از ایشان در مورد تفاوت یا همسانی نفس و روح نبی خاتم (ص) با نفس سایر انسان‌ها دارد. صدرالمُتألهین معتقد است که روح نبوی ختمی - صلی الله علیه و آله - از جنس سایر ارواح نیست و این حقیقتی است که خود پیامبر (ص) هم در ضمن حدیثی به آن اشاره فرموده: «لست كأحدکم، ابیت عند ربی يُطعمنی و یسقینی». صدرا در تفسیر این حدیث

شمس و ۷ الی ۹ سوره سجده به این قسم از تسویه اشاره می‌کنند.^۹ و به نظر صدرا «روح» دمیده شده در پیکر آدمی که در این آیات به آن اشاره شده «روح امری» است که از عالم امر است، نه روح بشری نفسی که همه مردم در آن مشترکند و به سبب آن انسان به شمار می‌روند، نه اسب یا درخت و غیره. این روح عالی الهی که شایستگی ملاقات خداوند را دارد، در افراد اندکی از میان انسان‌ها موجود است و به همین دلیل است که خداوند فرموده: «وَقَلِيلٌ مَّا تَشْكُرُونَ - وَقَالُوا إِذَا... بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (سجده/۹-۱۰) و این دو آیه بیانگر حال و وصف عموم مردمان است (همان: ۴۳-۲۴۴).

این در حالی است که از نظر ابن سینا، نفس نبوی با نفس انسان‌های دیگر تفاوت ذاتی و جوهری ندارد و جنس روح هیچ انسانی، غیر از دیگران نیست، فلذا یک نفر از این میان می‌تواند اوصاف صادر اول را - که از جنس عقول مجرد است - بپذیرد و دارای ممیزات و مشخصاتی گردد که به مرتبه و جایگاه مخلوق اول اختصاص دارد.

از خلال آراء شیخ الرئیس پیرامون نحوه حدوث نفس انسانی اندیشه برابری همه افراد نوع بشر به دست می‌آید. او معتقد است نسبت علت مفارق به همه نفوس یکسان است و نزد این علت، هیچ نفسی برای حادث شدن اولای از نفس دیگر نیست. همچنین حدوث هیچ نفسی در موضوع نفس - یعنی ماده مطلق - نسبت به حصول نفس دیگر در آن اولییتی ندارد و تنها مخصصی که ماده را برای قبول یک نفس معین جهت می‌دهد، مزاج^{۱۰} است (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۱۱۲). به تعبیر دیگر، نه در ناحیه دهنده و علت موجد و نه در ناحیه موضوع و گیرنده

گوینده و بی ارزشی گفتار آن کسی^۷ است که گمان کرده نفس بهترین خلاق؛ یعنی خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله - با نفس ابوجهل در حقیقت نوعی انسانی همتا و همانند است و اختلاف میان آن دو به واسطه عوارض و حالاتی است که از تمام ماهیت نوعی و اصل ذات و حقیقت آنها خارج است. بدان که خداوند حکم به کفر کسی کرده که می‌گوید نفس نبی - صلی الله علیه و آله - مانند نفوس دیگر افراد بشر است و فرموده: «فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا... الخ» (تغابن/۶)؛ یعنی گفتند آیا بشری (مانند ما) رهبری ما تواند کرد؟ لذا به انبیا کافر شدند و از آنها روی گرداندند. نیز گفتند: «فَقَالُوا أَبَشَرٌ مِّنْ أَوْحَادٍ نَّبَّئُهُ... الخ» (قمر/۳۴)؛ یعنی آیا سزاوار است که بشری مثل خودمان را پیروی کنیم؟ البته، باید متوجه باشیم که فرموده خداوند در آیه: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف/۱۱۰) مربوط به جهت دنیوی و نشئه ظاهری است» (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۲۶۵).

ملاصدرا در تفسیر آیه مبارکه: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُّوحِي»^۸ (ص/۷۲) هم به تأکید دوباره وی بر تفاوت بنیادین افراد نوع بشر بر می‌خوریم؛ به این ترتیب که ملاصدرا معتقد است تسویه دو قسم است که از یکی از اقسام آن همه افراد بشر بی هیچ تفاوتی بهره می‌برند و از قسم دیگر، فقط برخی از انسان‌های خالص بهره‌مند می‌شوند. تسویه اول برای بدن است و عبارت است از افاضه کردن نفس انسانی به بدن که به وسیله آن انسان حاصل می‌شود، اما تسویه دوم، برای نفس است و معنای آن تابش روح الهی بر نفس انسان است که حاصلش پدید آمدن انسان ملکوتی است. این تسویه بعد از خلق انسان و نسل او، رخ می‌دهد و آیات مبارکه ۷ و ۸ سوره

تمایز و تفاوتی به چشم نمی‌خورد و گزینش و اختصاص و رجحانی در کار نیست.

البته، ابن سینا به تفاوت اکتسابی و بعدی نفوس بشری که به میزان علم و کمال هریک بر می‌گردد، اذعان دارد؛ اما در این مورد هم به برابری زمینه‌های اکتساب قائل است و میان نفس نبوی و غیر آن، تفاوتی قایل نیست و همه نفوس را به نحو یکسان وارد میدان رقابت برای اکتساب می‌کند: «انَّ النَّفُوسَ الْبَشَرِيَّةَ تَتَفَاوَتْ بِالْعِلْمِ وَ الشَّرْفِ وَ الْكَمَالِ، فَأَنَّهُ رَبُّمَا ظَهَرَتْ نَفْسٌ مِنْ النَّفُوسِ فِي هَذَا الْعَالَمِ - نَبِيَّه كَانَتْ أَوْ غَيْرَهَا - وَ بَلَغَتْ الْكَمَالَ فِي الْعِلْمِ وَ الْأَعْمَالِ بِالنَّظَرِ أَوْ بِالْاِكْتِسَابِ حَتَّى تَصِيرَ مُضَاهِيَةً لِلْعَقْلِ الْفَعَالِ» (ابن سینا، ۱۴۰۰ق: ۳۳۷)، یعنی نفوس بشری از حیث علم و کمال متفاوتند و گاه نفسی از نفوس آدمیان اعم از این که نفس نبوی باشد یا غیر نبوی [با تکیه بر] اکتساب یا فطرت به درجه‌ای از کمال علمی و عملی می‌رسد که مضاهای و همپایه عقل فعال می‌شود.

در نمونه‌ای دیگر از این برابر شمردن‌ها، می‌بینیم که تمام نفوس انسانی بی‌استثنا، ذاتاً نیازمند استکمال از سوی عقل فعالند و تفاوت آنها فقط در قریب یا بعید بودن استعدادشان برای استکمال است پس نه تفاوت در جنس و جوهر مطرح است و نه هیچ ذاتی کامل و بی‌نیاز از استکمال است. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۸۲).

۳- نسبت فرد معقول و محسوس در هر طبیعت نوعیه

در خلال مباحث «و مُثُلُ افلاطونی» شیخ الرئیس دلیلی برای رد مثل اقامه می‌کند که به نظر می‌رسد با توسیع مفاد این دلیل، می‌توان به یکی دیگر از عوامل

تفاوت ابن سینا و ملاصدرا در مورد صادر اول دست یافت. در این دلیل، شیخ به ضرورت وجود حدّ و ماهیت مشترک میان مثال و فرد معقول نوع با فرد محسوس آن اشاره می‌کند و ما با توجه به این نکته و از جانب ابن سینا، امکان حضور داشتن حقیقت محمدی (ص) را در عالم، مجردات تام و در جایگاه صادر اول به عنوان فرد عقلانی و مثال نوع انسان، و به عنوان روح و باطن وجود جسمانی پیامبر خاتم (ص) متغی می‌دانیم. مضمون دلیل ابن سینا به این ترتیب است که مطابق نظر قائلان به مثل ربّ النوع و مُثُلُ افلاطونی عبارت است از فرد مفارق و مجرد تام هر طبیعت نوعی که دارای افراد محسوس مادی در عالم ماده نیز هست. میان مثال و افراد مادی نوع، رابطه‌ای فراتر از رابطه علت و معلول یا اصل و فرع؛ یعنی نوعی اتحاد و وحدت برقرار است به نحوی که مثال، حقیقت افراد محسوس است و افراد محسوس رقیقه مثال هستند. پس یک حقیقت است که دو طرف دارد و دوگانگی واقعی‌ای در کار نیست. فرد محسوس منهای مثال، عدم است و او تمام حقیقت و وجود خود را از مثال خود دارد (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۱۱ و ابن سینا، بی تا: ۳۱۷).

حال با توجه به دلیل مذکور می‌توان آنچه را صدرالمتألهین را درباره حقیقت محمدی (ص) و صادر اول بودن آن گفته است، به نحوی توضیح داد که مطابق آن حقیقت محمدی (ص) بر ربّ النوع و مثال انسان منطبق شود و سپس در میان مثل، در جایگاه برترین مثال و در نتیجه، صادر اول قرار گیرد. به تعبیر دیگر، اگر نوع انسان را در نظر بگیریم، می‌توان حقیقت محمدی (ص) مورد نظر صدرا را ربّ النوع واجد جمیع کمالات نوعی دانست و نبی

و ماهیت واحد در هر کجا باشد، یک اقتضا دارد و نمی‌توان پذیرفت که ذات واحد و حد مشترک، یک جا اقتضای توأم بودن با ماده و عوارض مادی را داشته باشد و جای دیگر اقتضای مجرد تام و عدم اقتران با ماده را؛ و اما اگر بگوییم این ذات و ماهیت، لا بشرط از توأم بودن با ماده و عوارض مادی است، به این معناست که خود ذات و ماهیتش اقتضای مادی (یا مجرد) بودن ندارد و این امر، ناشی از علل و عوامل خارج از ذات است.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که در ذات و ماهیت فرد مجرد مانعی وجود ندارد که از مادی بودنش جلوگیری کند و در ذات و ماهیت فرد مادی هم مانعی وجود ندارد که به سبب آن نتواند مجرد و مفارق از ماده گردد، در حالی که نزد افلاطون و قائلان به مثل، فرد مثالی حقیقی، مجرد و ازلی و ابدی است و فرد محسوس، حادث و فناپذیر؛ و این قبیل صفات قطعاً به ذات یک موجود بر می‌گردد و نمی‌تواند زاییده عامل خارجی باشد و به همین دلیل، فرد معقول و مجرد نمی‌تواند مادی شود و فرد مادی هم نمی‌تواند مجرد شود و در مورد نوع انسان هم مورد نظر مقاله ماست، وجود یک ذات مجرد که واجد صفات حقیقت محمدی (ص) باشد و در جایگاه صادر اول و نخستین مخلوق قرار گیرد، سپس به صورت یکه انسان مادی و یک بشر خاکی جسمانی به نام حضرت محمد بن عبدالله (ص)، در قالب زندگی دنیوی ظاهر شود و به تأکید قرآن: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف/۱۱۰) زبان حال او گردد و در عین حال، حقیقت یا نور یا روح همین موجود در جایگاه رفیع عقول قرار گیرد و صادر اول و قلم و

خاتم (ص) را نیز برترین فرد مادی و محسوس آن حقیقت متعالی فرض نمود، بدون این که مسأله غیر قابل توضیحی پیش بیاید.^{۱۱}

ابن سینا با طرح یک سؤال و با توجه به قاعده «الذاتی لا یختلِفُ و لا یتخلفُ» اساس نظریه مثل را زیر سؤال می‌برد و ماحصل سخنانش به ما اجازه می‌دهد نتیجه بگیریم که وجود فرد مجردی از نوع انسان با خصوصیات حقیقت محمدی (ص) در جایگاه صادر اول در مبنای حکمت سینوی قابل قبول نیست. شیخ می‌گوید: آیا فرد محسوس و فرد معقول (مثال و رب النوع) دارای حد و ماهیت واحدند؟ اگر این دو حد واحد نداشته باشند، آنگاه فرد معقول و رب النوع، غیر از فرد محسوس است و مثال آن به شمار نمی‌رود. پس باید پذیرفت که این دو در ماهیت و حد مشترکند، چنانکه مبنای مقبول قائلان به مثل نیز همین است. حالا می‌گوییم: روشن است که هر فرد محسوس، مقرون به ماده و عوارض مادی است و این امر یا ناشی از ذات و ماهیت اوست یا نه. اگر ذات و ماهیتش اقتضای توأم بودن با ماده و عوارض مادی را داشته باشد، چون فرض بر این بود که فرد عقلانی و فرد مادی ماهیت و حد واحد دارند، پس باید همین ماهیت و ذات با اقتضائات خود، عیناً در فرد عقلانی هم موجود باشد. پس بنابراین، اقتران با ماده و عوارض مادی در فرد عقلانی هم خواهد بود، زیرا: «الذاتی لا یختلف و لا یتخلف»؛ همچنین هر فرد معقول، مجرد است و اگر مجرد و مبرا از ماده و عوارض مادی بودن، ناشی از ذات و ماهیت فرد معقول باشد، باید این اقتضا در همه افراد نوع که در ذات و ماهیت با این فرد مشترکند، عیناً تکرار شود و افراد محسوس نیز مجرد و مفارق باشند. اساساً ذات

عقل نخستین و ... بعینه ذات و حقیقت همین موجود باشد، پذیرفتنی نخواهد بود.

۴- رد و قبول حیات قبلی انسان

یکی دیگر از عوامل مورد اختلاف این دو فیلسوف که در موضوع صادر اول اثر گذار بوده، این است که ابن سینا حیات قبلی نفس را منتفی می‌داند و با حضور و حیات انسان در عالمی قبل از عالم ماده - به هر نحو از انحاء حضور و حیات - مخالف است. بنابراین، به نظر می‌رسد حاصل استدلال‌هایی که برای رد حیات قبلی نفس و اثبات حدوث آن با حدوث بدن اقامه کرده، می‌تواند برای نفی حضور حقیقت محمدی (ص) در عالم عقول و به تبع، نفی صادر اول بودن آن نیز به کار گرفته شود و این عامل در کنار عوامل و مبانی سابق الذکر، بستر مناسبی فراهم می‌کنند تا به کمک آنها بتوانیم نتیجه بگیریم که تعبیر و مضامینی که می‌گویند اولین مخلوق عقل است و همو به عینه، کلمه الله یا نور پیامبر اسلام یا حقیقت محمدی (ص) و یا ... نامیده می‌شود، با مبانی حکمت مشاء، قابل توضیح نیست و صادر اول در این مکتب، عقل اول از عقول عشره است و بس.

این در حالی است که ملاصدرا که به حیات قبلی نفس هر انسان به وجود جمعی عقلی معتقد است، به راحتی می‌تواند فرض وجود حقیقت محمدی (ص) در ابتدای خلقت را بپذیرد و سپس و با توجه به ذو مراتب دانستن وجود، و با توجه به سعه وجودی این حقیقت، آن را ذات واحدی بداند که در ابتدای خلقت در مرتبه‌ای از وجودش حقیقت محمدی (ص) باشد و در مرتبه‌ای دیگر قلم، یا امّ الکتاب یا کلمه الله ... و سرانجام در مرتبه مادی در قالب پیامبر

خاتم (ص) ظهور نماید. سپس حیات طبیعی دنیوی را بگذراند و از آنجا سیر صعودی وجودش را آغاز کند و تا آنجا پیش رود که به برترین مقام متصور برای یک مخلوق - و نه فقط برای یک انسان؛ یعنی مقام «دنی فِتْدَلُی فِکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی» (نجم/۸) برسد و به این ترتیب، در انتهای قوس صعود به جایگاهی منحصر به فرد و متناظر با همان مقام والا و منحصر به فردی که در ابتدا - با عنوان صادر اول - واجدش بود، نایل گردد و مصداق «کَمَا بَدَأُکُمْ تَعْوَدُونَ» (اعراف/۲۹) گردد.

نتیجه

ملاصدرا و ابن سینا هر دو در این مورد متفق القول اند که صادر اولی که استدلال‌های فلسفی در بحث نظام هستی به ما شناسانده و در برخی احادیث نبوی نیز به آن اشاره شده، موجود مجرد تامی است که عقل اول و گاهی هم قلم خوانده می‌شود. سخن ابن سینا در همین جا متوقف می‌شود، اما ملاصدرا دامنه اسماء این موجود را گسترش می‌دهد و معتقد است که هر کدام از این اسم‌ها به تجلی و ظهوری از یک حقیقت واحد اشاره دارد؛ به نحوی که باید گفت اسماء متعدّدند، ولی مسمی یکی است و تجلیات مختلفند، ولی ذات واحد است. در این میان، مسأله انطباق صادر اول بر حقیقتی که در تعبیر عرفانی به آن روح و نور پیامبر خاتم (ص) و یا حقیقت محمدیه (ص) می‌گویند و طبق تعریف صدرا عبارت است از کمال ذات پیامبر خاتم (ص)، بیش از سایر موارد مورد توجه صدراست و با مبانی و مشی فلسفی - عرفانی حکمت متعالیه نیز سازگار و هماهنگ است. این در حالی است که در مکتب مشاء و آراء ابن

به کار گرفته شود و صادر اول بودن حقیقت ذات وی را مستدل سازد.

اما ابن سینا به تفاوت ذاتی انسان‌ها قائل نیست و برای انبیا ذات و حقیقت متفاوتی قرار نمی‌دهد و حد و ماهیت افراد هر طبیعتی نوعیه - اعم از فرد معقول و فرد محسوس - را یکسان می‌داند و علاوه بر این تشکیک را فقط در چهار مقوله عرضی می‌داند و ذومراتب بودن وجود را رد می‌کند. لذا نمی‌تواند بپذیرد که حتی پیامبر خاتم (ص) فردی از افراد نوع انسان باشد، ولی در عین حال، با حقیقتی متمایز و متفاوت از دیگران در عالم مجردات محض حضور داشته باشد و آن حقیقت، صادر اول و عقل نخستین و لوح و قلم و... بوده باشد.

البته، معادل و منطبق نشمردن صادر اول با حقیقت و باطن ذات محمدی - صلی الله علیه و آله - از سوی شیخ الرئیس به این معنا نیست که در شأن و مقام انبیا، خصوصاً در رفعت مقام نبی خاتم (ص) از سوی او خللی وارد شده است، زیرا چنانکه در جای خود روشن است،^{۱۲} شیخ برترین مقام در عالم ماده و نوع انسان را مختص انبیا و در میان ایشان متعلق به نبی خاتم (ص) می‌داند، اما از آنجا که منکر ذومراتب بودن وجود است و معتقد است که مرز عوالم و مراتب گوناگون هستی کاملاً از یکدیگر جداست، و موجودات هر عالم فقط باید با نظایر خود مقایسه شوند، و مقایسه موجودی از یک عالم با موجودات عالم دیگر، قیاس مع الفارق و امری ناصحیح است، لذا عقل اول را صادر اول و برترین موجود عالم مجردات، و پیامبر خاتم (ص) را برترین موجود عالم ماده و برترین انسان می‌خواند و انطباق این دو موجود بر هم به هر نحوی از انحاء را جایز نمی‌داند.

سینا کمترین اشاره‌ای به این قبیل مطالب به چشم نمی‌خورد و از نظر ابن سینا صادر اول فقط بر عقل اول از عقول دهگانه اطلاق می‌شود و بس.

این اختلاف نظر از کجا ناشی می‌شود؟ بررسی‌های انجام شده در مقاله حاضر روشن نمود که قضاوت پیرامون صحت و سقم دیدگاه این دو فیلسوف در خصوص صادر اول، بدون توجه به برخی مبانی مورد اختلاف مکتب مشاء و متعالیه، نظیر اصالت و تشکیک وجود ممکن نیست و اگر کسی در صدد قبول یا رد نظریه ابن سینا یا ملاصدرا در بحث صادر اول باشد، باید ابتدا موضع خود را در قبال مبانی و اصول ایشان، خصوصاً آنچه در بخش تحلیل مبانی این مقاله آورده‌ایم، روشن کند تا پس از آن، موضع‌گیری در مورد صادر اول به طور اعم، و انطباق آن با حقیقت محمدی (ص) و روح و باطن پیامبر خاتم (ص) به طور خاص برایش ممکن باشد.

صدرا از یک سو وجود را امری ذو مراتب می‌داند و از سوی دیگر، قائل به حیات قبلی نفس انسان است و نیز بر این باور است که ذات و گوهر برخی انسان‌ها، نظیر نبی خاتم (ص) با دیگر انسان‌ها تفاوت دارد. به همین سبب، پس از طی مسیر متداول و مشترک فلاسفه در مبحث صادر اول، به انطباق صادر اول و حقیقت محمدی (ص) و نور نبی خاتم (ص) می‌پردازد.

از نظر او، حضرت محمد (ص) در عین حال که انسان است، دارای حقیقتی است که برتر از برترین عقول و بعینه صادر اول است و مبانی حکمت متعالیه بخوبی می‌تواند برای توضیح جایگاه و مرتبه متفاوت این وجود مبارک و اسماء و خصوصیات مختلف آن

مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ.
يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (انبیاء/ ۲۰-۲۱).

۴- صدرا در اسفار هم می‌گوید چون قلم واسطه به تصویر درآوردن کلمات و اعداد است و پیامبر (ص) واسطه به تصویر درآوردن موجودات و ترتیب نظام هستی، پیامبر (ص) قلم نامیده می‌شود (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۷: ۲۶۲).

۵- ان الروح الانسانی و العقل الاخير الربانی فی درجه القرب عندالله و فی عالم العود و الصعود، مما ثل للروح الاعظم و العقل الاول القرآنی فی عالم البر و النزول.... بل العقل الاول و الروح الاخير هو حقیقه المحمدیه (ص).

۶- صدرالمتألهین در عبارات مقدم بر این متن، به آیاتی که تفاوت گروههای مختلف انسانها را مطرح می‌کند، اشاره دارد، نظیر آیات ششم و هفتم سوره بینه: «ان الذین كفروا من اهل الكتاب و المشركين فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شرالبریه. ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه».

۷- ظاهراً اشاره ملاصدرا در اینجا به بخشی از سخنان ابن سیناست در: التعلیقات، ص ۷۱.

۸- «... پس هنگامی که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او دمیدم، همه به امر من بر او سجده کنید!»

۹- «و نفس و ما سویها - فالحمها فجورها و تقویها» (شمس/ ۸-۹) و «ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین - ثم سویه و نفخ فیهِ من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده قليلا ما تشكرون» (سجده/ ۷-۹).

۱۰- «العلل المفارقة المحدثة النفوس الانسانیه لیس بان تحدث عنها نفس اولی من ان تحدث نفس

شایان ذکر است که از نظر نویسنده مقاله، هریک از این دو فیلسوف در مسأله صادر اول هماهنگ با مبانی و اصول خاص خود حرکت کرده است و میان رأی وی درخصوص صادر اول و سایر مبانی‌اش تخالف و ناهماهنگی درونی به چشم نمی‌خورد. به تعبیر دیگر، این مسأله جدلی‌الطرفین و از مواردی است که هریک از طرفین در خصوص آن سخنانی مستدل و مبرهن آورده و نیز توانسته است بخشی از دلایل طرف مقابل را مخدوش نماید. پس شخص ثالث می‌تواند از حکمت مشاء و یا متعالیه تبعیت نماید، لیکن در عین حال پیامبر (ص) را برترین مخلوق مادی و برترین انسان بداند، اما برای برتری حضرت (ص) بر همه موجودات جهان هستی، باید به مبانی متعالیه روی آورد، چرا که مطابق مبانی مشاء، اساساً چنین برتری سنجی‌ای مخدوش است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نیز ر.ک: ابن سینا، بی تا: ۴۳۵ و ۱۴۰۰ق: ۳۳۶.
- ۲- ملاصدرا تعداد عقول را بیش از ده عدد می‌داند، ولی معتقد است که کسی جز خداوند از شمار آنها آگاه نیست (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۴۱ و ۱۳۶۳: ۱۵۵).
- ۳- «... باید که نخستین [موجودی] که در وجود آید، موجودی بود که ... و آن موجود نیست، مگر عقل کل...؛ پس معلوم شد که اول چیزی که از وجود حق به وی پیوست، عقل است و از امر حق صادر شد بی هیچ واسطه ... و از این اولیت پیغمبر -صلوات الله علیه و آله- خبر داده و فرمود «اول ما خلق الله العقل»، و مراد از این عقل (عقل) کل است و عالم (وی عالم) ملائکه علمیه مجرد است که خدمت (ایشان) ملاحظه جمال (حضرت) ربوبیت است، چنان که گفت: «و

۸- _____ . (۱۴۰۰ق). **العرشیه**، مندرج

در رسایل فلسفی، قم: انتشارات بیدار.

۹- _____ . (۱۴۰۰ق). **الکشف عن**

ماهیه الصلوه، مندرج در رسایل فلسفی، قم:

انتشارات بیدار.

۱۰- _____ . (۱۳۶۵). **معراج نامه**،

تصحیح نجیب مایل هروی، مشهد: بنیاد

پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

۱۱- _____ . (۱۳۶۳). **المبدا و**

المعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: مؤسسه

مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک

گیل.

۱۲- صدرالتألهین، صدرالدین محمد بن ابراهیم.

(۱۴۱۰ق). **الاسفار العقلیه الاربعه**، بیروت:

داراحیاء التراث العربی.

۱۳- _____ . (۱۳۶۳). **اسرار الایات**،

ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۴- _____ . (۱۳۶۲). **تفسیر آیه نور**،

ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران:

انتشارات مولی.

۱۵- _____ . (۱۳۷۵). **رساله اجوبه**

المسائل الکاشانیه، مندرج در مجموعه رسایل

فلسفی صدرالتألهین، تحقیق و تصحیح حامد

ناجی، تهران: انتشارات حکمت.

۱۶- _____ . (۱۳۷۵). **رساله اجوبه**

المسائل الجیلانیه، مندرج در مجموعه رسایل

فلسفی صدرالتألهین، تحقیق و تصحیح حامد

ناجی، تهران: انتشارات حکمت.

اخری، و الموضوع للنفس و هی ماده المطلقه كذلك

لیس بان تحصل فیها نفس اولی من ان تحصل نفس

اخری، الابان تتخصص ماده بشیء یكون قبولها لهذه

النفس دون تلك النفس... الخ».

۱۱- چنانکه گفتیم، توسیع مفاد دلیل ابن سینا، از

سوی نویسنده مقاله صورت گرفته تا به وسیله آن،

نظر صدرالتألهین در مبنای مقبول ابن سینا نیز تبیین

شده باشد.

۱۲- رک. مباحث ابن سینا پیرامون نبوت، از جمله

در مبدأ و معاد: ۱۵-۱۲۰.

منابع

۱- قرآن مجید.

۲- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۷۸). **الاشارات و**

التنبیها، قم: دفتر نشر کتاب.

۳- _____ . (۱۴۰۴ق)، **التعلیقات**، حقه

و قدّم له عبدالرحمن بدوی، (۱۴۰۴ق)، قم:

مکتب الاعلام الاسلامی.

۴- _____ . (۱۳۸۳). **رساله در حقیقت**

موجودات و تسلسل اسباب و مسببات، با

مقدمه و حواشی موسی عمید، همدان: انجمن

آثار و مفاخر فرهنگی.

۵- _____ . (۱۴۰۰ق). **رساله العشق**،

مندرج در رسایل فلسفی، قم: انتشارات بیدار.

۶- _____ . (۱۴۰۰ق). **سوال شیخ ابی**

سعید ابی الخیر من الشیخ، مندرج در رسایل

فلسفی، قم: انتشارات بیدار.

۷- _____ . (بی تا). **الشفاء الالهیات**،

راجعه و قدّم له ابراهیم مدکور، قاهره: (بی نا).

۱۷- _____ . (۱۳۷۸). رساله فی

الحدوث، تصحیح و تعلیق حسین موسویان،
تهران: بنیاد حکمت اسلامی ملامصدرا.

۱۸- _____ . (۱۳۶۶). شرح اصول

الکافی، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران: مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۹- _____ . (۱۳۶۰). الشواهد

الربوییه، تصحیح و تعلیق سیدجلال الدین
آشتیانی، مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.

۲۰- _____ . (۱۳۸۱). المبدأ و

المعاد، تحقیق و تصحیح محمد ذبیحی و جعفر
شانظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۲۱- _____ . (۱۳۷۸). المظاهر

الالهیه، تصحیح و مقدمه محمد خامنه‌ای، تهران:
بنیاد حکمت اسلامی ملامصدرا.

۲۲- _____ . (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب،

صححه و قدم له محمد خواجه‌جوی، تهران: مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۳- کلینی، محمد بن یعقوب. (بی تا). الاصول

من الکافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی،
شیراز: انتشارات اسلامی.

۲۴- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار،

بیروت، مؤسسه الوفاء.

۲۵- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۰). درس‌های

الهیات شفا، تهران: انتشارات حکمت.